

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۳: ۹۳-۱۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۴

نوع مقاله: پژوهشی

نقد مبانی، اصول و قدرت تبیین واقع‌گرایی نئوکلاسیک (مطالعه موردی: رویکرد تطبیقی با نقد موازنه در نواقح‌گرایی والتزی)

جلال دهقانی فیروزآبادی *

نرگس خان‌گل‌زاده **

چکیده

هدف این مقاله، بررسی واقع‌گرایی نئوکلاسیک و نقدهای وارد بر آن در ابعاد مختلف اصولی، مبانی و قدرت تبیین است. در بخش نخست مقاله کوشش شده تا مبانی نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک در بستر پارادایم واقع‌گرایی بررسی شود. بخش دوم مقاله به بررسی اجمالی نقد در روابط بین‌الملل اختصاص داده شده و در نهایت در بخش سوم مقاله نیز تمرکز بر نقدهای وارد بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک است. پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که: مهم‌ترین نقدهای وارد بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک چیست و این مهم چه نسبتی با نقد نئورئالیسم دارد؟ روش پژوهش مقاله، تطبیقی است، زیرا علاوه بر بررسی نظری نقدهای وارد بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک به بررسی تطبیقی مفهوم موازنه در جریان فکری نواقح‌گرایی و واقع‌گرایی نئوکلاسیک و سپس نقد این مهم نیز می‌پردازد. مهم‌ترین یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که اندیشمندان، نقدهای متعددی بر مبانی، اصول و قدرت تبیین نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک وارد کرده‌اند. در زمینه قدرت تبیین، اندیشمندان معتقدند که عدم انسجام درونی و هنجاری بودن این نظریه از قدرت تبیین آن کاسته است. در زمینه اصول این نظریه نیز به

dehghani@atu.ac.ir

* استاد گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبایی، ایران

** نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی، ایران

nkhangolzadeh@gmail.com



دولتمحوری، موازنه ناقص، نقش ادراکات رهبران و... نقدهایی وارد شده است و درباره مبانی نیز بسیاری معتقدند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک به مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی کامل نپرداخته است و در روش‌شناسی نیز دچار ابهام می‌باشد.

واژه‌های کلیدی: واقع‌گرایی نئوکلاسیک، موازنه ناقص، نقد مبانی، نقد قدرت تبیین و نقد اصولی.

مقدمه

نقد به معنای ارزیابی است که همواره به همه نظریه‌های روابط بین‌الملل صورت گرفته است. واقع‌گرایی نئوکلاسیک نیز از این مهم مستثنی نیست. واقع‌گرایی نئوکلاسیک، یکی از نظریه‌های برجسته روابط بین‌الملل است که متعلق به پارادایم واقع‌گرایی در تئوری‌های روابط بین‌الملل است که ابتدا گیدئون رز آن را مطرح کرده و سپس تالیافرو، شوئر و دیگران، آن را تکامل و استمرار بخشیده‌اند. درباره اینکه واقع‌گرایی نئوکلاسیک صرفاً نظریه‌ای در باب سیاست خارجی است و یا نظریه‌ای در باب سیاست بین‌الملل، میان اندیشمندان، اختلاف و تعارض وجود دارد. این نظریه هرچند مهم‌ترین آبخور خود را از پارادایم واقع‌گرایی اخذ کرده است، توجه و تمرکز بر سطح ساختار و ویژگی‌های نظام بین‌الملل نیز داشته است. بنابراین به لحاظ سطح تحلیل، این نظریه ذیل نظریه‌های کلان و یا خرد روابط بین‌الملل نمی‌گنجد؛ زیرا به سطح تحلیل خرد مانند دولت و یا رهبران و کلان یعنی نظام بین‌الملل توأمان تمرکز دارد. بر این اساس می‌توان اظهار داشت که واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نظریه‌ای بینابینی است.

هرچند آبخور اصلی واقع‌گرایی نئوکلاسیک پارادایم واقع‌گرایی مشتمل بر واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری است و اساساً این نظریه در بستر تئوریک واقع‌گرایی شکل گرفته است، نقد اساسی به دو جریان متقدم وارد کرده است و بر این اساس نظریه‌ای متمایز از دو جریان یادشده ارائه داده است. برجسته‌ترین تمایز و نقد واقع‌گرایی نئوکلاسیک با دو جریان متقدم، پارادایم واقع‌گرایی در سطح تحلیل و به عبارتی مسئله ساختار- کارگزار است؛ زیرا از دیدگاه خرد واقع‌گرایی کلاسیک فراتر رفته و به نظام بین‌الملل توجه دارد و دیدگاه کلان واقع‌گرایی ساختاری را توأم با متغیرهای میانجی می‌نماید و نظریه‌ای جدید در تلفیق ساختار کارگزار ارائه می‌دهد و این دو را در تعامل با یکدیگر می‌پندارد و به لحاظ سطح تحلیل در خیل نظریه‌های بینابینی می‌گنجد.

در پژوهش حاضر کوشش شده تا ضمن پرداختن به نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نقدهای وارد بر آن نیز بررسی شود. پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که: مهم‌ترین نقدهای وارد بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک چیست و این مهم چه نسبتی با نقد نئورئالیسم دارد؟ پرسش‌های فرعی پژوهش بدین صورت مطرح می‌گردد که: نقد به قدرت تبیین

واقع‌گرایی نئوکلاسیک چیست؟ نقد درون‌پارادایمی و برون‌پارادایمی واقع‌گرایی نئوکلاسیک کدامند؟ روش پژوهش مقاله، تطبیقی است، زیرا علاوه بر بررسی نظری، نقدهای وارد بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک به بررسی تطبیقی نقد مفهوم موازنه در جریان فکری نواقع‌گرایی و واقع‌گرایی نئوکلاسیک نیز می‌پردازد.

یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که اندیشمندان، نقدهای متعددی بر مبانی، اصول و قدرت تبیین نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک وارد کرده‌اند. در زمینه قدرت تبیین اندیشمندان معتقدند که عدم انسجام درونی و هنجاری بودن این نظریه از قدرت تبیین آن کاسته است. در زمینه اصول این نظریه نیز به دولت‌محوری، موازنه ناقص، نقش ادراکات رهبران و... نقدهایی وارد شده است و درباره مبانی این نظریه نیز بسیاری معتقدند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک به مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی کامل نپرداخته است و در روش‌شناسی نیز دچار ابهام است.

پیشینه پژوهش

پژوهش فراروی، کوششی است تا به نقد واقع‌گرایی نئوکلاسیک در سه سطح اصول، مبانی و قدرت تبیین بپردازد. هرچند از پارادایم واقع‌گرایی در پژوهش‌های ایرانی بسیار استقبال شده، با این حال واقع‌گرایی نئوکلاسیک از مباحثی است که چندان پرتکرار در ادبیات فارسی درباره آن پژوهش نشده است. به‌ویژه در زمینه نقدهای مطرح‌شده درباره واقع‌گرایی نئوکلاسیک، آثار اندکی یافت می‌شود. به طور کلی مجموعه پژوهش‌های مرتبط با موضوع پژوهش را می‌توان در دو دسته جای داد که در ذیل به اختصار به آنها پرداخته خواهد شد.

الف) پژوهش‌هایی که به واقع‌گرایی نئوکلاسیک در چارچوب یک نظریه پرداخته‌اند. رز (۱۹۹۸)، مقاله‌ای با عنوان «واقع‌گرایی نئوکلاسیک و نظریه‌های سیاست خارجی» منتشر کرده و طی آن، ضمن بررسی مبانی و اصول واقع‌گرایی نئوکلاسیک، به قدرت تبیین آن به‌مثابه نظریه‌ای در باب سیاست خارجی پرداخته است. دهقانی فیروزآبادی و همکاران (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «مقایسه رویکرد سه نسل پارادایم واقع‌گرایی نسبت به نظام بین‌الملل»، توان تبیین پارادایم واقع‌گرایی

مشمول بر واقع‌گرایی کلاسیک، واقع‌گرایی ساختاری و واقع‌گرایی نئوکلاسیک را درباره نظام بین‌الملل بررسی کرده‌اند.

ریپسمن و همکاران (۲۰۱۶) کتابی با عنوان «نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک سیاست بین‌الملل» به رشته تحریر درآورده‌اند که در آن به پتانسیل نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک به‌مثابه یک نظریه سیاست بین‌الملل در حل معضلات نظام بین‌الملل پرداخته‌اند.

دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۴) در کتابی با عنوان «نظریه و فرانظریه در روابط بین‌الملل»، علاوه بر بررسی تئوری‌های روابط بین‌الملل، مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی نظریه‌ها و فرانظریه‌ها روابط بین‌الملل و نقدهای وارد بر آن را نیز مطرح کرده است. همچنین ایشان در مقاله‌ای با عنوان «واقع‌گرایی نئوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۰)، کاربست و قدرت تبیین واقع‌گرایی نئوکلاسیک در چارچوب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را مطرح نظر قرار داده است.

ب) پژوهش‌هایی که به نقد واقع‌گرایی نئوکلاسیک پرداخته‌اند و بیشتر به زبان لاتین موجود هستند.

ساستراویجوتو و گریتس (۲۰۱۵) در کتابی با عنوان «آیا واقع‌گرایی پابرجا از بین رفته است؟»، به بررسی پارادایم واقع‌گرایی مشتمل بر واقع‌گرایی کلاسیک، ساختاری و نئوکلاسیک و نقد نسل سوم واقع‌گرایی پرداخته‌اند.

سلیمی و ابراهیمی (۱۳۹۴)، مقاله‌ای با عنوان «مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک» به رشته تحریر درآورده‌اند که در آن بیشتر، مبانی نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک در سطح نظریه و فرانظریه بررسی شده است و صرفاً نویسندگان در نتیجه‌گیری به طور مختصر، نقدهایی درباره این نظریه نوشته‌اند.

با بررسی تمام پژوهش‌های یادشده می‌توان به درستی خلأ پژوهش درباره نقدهای وارد بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک را دریافت. مقاله حاضر با بررسی مختصر واقع‌گرایی نئوکلاسیک و سپس بررسی مفصل نقدهای وارد بر این نظریه به صورت دسته‌بندی‌شده در سه سطح اصول، مبانی و قدرت تبیین، کوشش نموده تا به این خلأ پژوهشی پرداخته، نوآوری لازم را داشته باشد، به گونه‌ای که متمایز از پژوهش‌های نگاشته قرار گیرد.

مروری بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک

گیدئون رز از آن دسته از نظریه‌هایی که کوشش می‌کند تا در ابعاد خرد، سیاست خارجی و در ابعاد کلان، روابط بین‌الملل را تبیین نماید، با عنوان واقع‌گرایی نئوکلاسیک^۱ یاد کرده است (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۲۹). بسیاری از اندیشمندان معتقدند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نظریه‌ای است که به تبیین رفتار کشورها در نظام بین‌الملل و ابعاد سیاست خارجی کشورها می‌پردازد. به تعبیری دیگر، واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نظریه‌ای در باب سیاست بین‌الملل نبوده، هدف آن، پرداختن به چرایی پدیده‌های بین‌المللی نیست (سلیمی و ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۱۶).

سیاست خارجی نیز از دیدگاه واقع‌گرایی نئوکلاسیک عبارت است از سنتز ساختار بین‌المللی و متغیرهای مهم داخلی و ارتباطات این دو مؤلفه (2: Omar, 2013). در حالی که واقع‌گرایی نئوکلاسیک به سیاست بین‌الملل نیز پرداخته است و سیاست بین‌الملل را مبارزه‌ای بی‌پایان برای کسب قدرت و نفوذ در در دنیایی با منابع محدود و عدم اطمینان درباره نیت یکدیگر می‌داند و توزیع قدرت را مسئله‌ای قلمداد می‌کند که تحت تأثیر متغیرهای تعدیل‌کننده ساختاری^۲ مانند فناوری و جغرافیاست. برای نشان دادن قطب بودن در نظام بین‌الملل، واقع‌گرایی نئوکلاسیک بر قدرت‌های بزرگ و یا دولت‌های اصلی و مهم تأکید دارند و نظام تک‌قطبی^۳ را از انواع ایده‌آل صورت‌بندی^۴ قدرت در نظام بین‌الملل می‌داند (45: Ripsman et al, 2016). اندیشمندان واقع‌گرایی نئوکلاسیک از ابتدا هدف این نظریه را معطوف به سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل دانسته‌اند و در این راستا همچون واقع‌گرایی ساختاری، توجه به نظام بین‌الملل را در اولویت قرار داده‌اند (25: Ripsman et al, 2016). با بررسی آرا اندیشمندان می‌توان دریافت که گروهی، واقع‌گرایی نئوکلاسیک را نظریه‌ای در باب سیاست خارجی و گروهی دیگر، آن را نظریه‌ای در باب سیاست بین‌الملل می‌دانند.

نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک که رز آن را در سال ۱۹۹۸ مطرح کرده و تالیافرو، شوئلر، ولفرث و دیگران در سال‌های بعد آن را بررسی کرده‌اند، بر سه نکته اصلی تأکید

1. Neoclassical Realism (NCR)
2. Structural Modifiers
3. Unipolarity
4. Ideal Type

دارد؛ نخست آنکه مفروض‌های نئورئالیسم که تأکید بر سطح تحلیل نظام بین‌الملل دارد، می‌تواند نقشه راه مناسبی برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی باشد. دوم آنکه نگاه واقع‌گرایی نئوکلاسیکی از دولت مهم است که در این زمینه، نقش بازیگرانی که مستقیماً سیاست خارجی را بر عهده دارند و همچنین بازیگرانی که از طریق لابی، این افراد را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند، مورد توجه قرار می‌گیرد. سوم آنکه مفهوم پوزیتیویسم نرم^۱ واقع‌گرایی نئوکلاسیک که منطبق با تعریف نئوپوزیتیویسم جکسون است، مهم می‌باشد؛ یعنی مجموعه‌ای از ایده‌ها که بیان می‌کند علوم اجتماعی چگونه باید بنا شود. به عبارتی آنها از منطق استنتاجی^۲ برای آزمایش نظریه قیاسی^۳ استفاده می‌کنند (Barkin, 2020: 49-50). بنابراین روش نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، آزمودن پیش‌فرض‌هایی است که منطقی در نظر گرفته شده است و قیاس نیز یکی از انواع استنتاج است.

ادبیات واقع‌گرایی نئوکلاسیک درباره نقش متغیرهای میانجی^۴ در ساختار و نتایج^۵ سه دسته از نظریه‌پردازی شکل گرفته است. گروه اول شامل رز، دوئک^۶، شوئلر^۷ و کیچن^۸ است که به نقش ایدئولوژی جافتاده^۹ شده توجه دارند (Foulon, 2015: 646). این گروه که گیدئون رز، آغازگر آن است، پژوهش خود را مانند سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل با نقد رئالیسم ساختاری آغاز کرده‌اند و به گونه‌ای رویکرد چندسطحی^{۱۰} را اتخاذ نموده و به تبیین موارد تاریخی پرداخته‌اند که نواقع‌گرایی والتزی در توضیح آن ناتوان است. گروه دوم که ریپسمن و تالیافرو آن را سامان داده‌اند، به موارد تاریخی نپرداختند، بلکه نقش محرک‌های سیستمیک را مطرح‌نظر قرار داده‌اند. گروه سوم که شامل نظریه‌پردازی مانند تالیافرو، لوبل و ریپسمن هستند، به تعامل و برآیند رفتار کشورها پرداخته‌اند (He & Feng, 2023: 9-10). به عبارتی نسل سوم کوشش می‌کند که رئالیسم ساختاری را از طریق تئوری سیاست خارجی به چالش بکشد و نظریه سیاست

1. Soft Positivism
2. Inferential Logic
3. Deductive Theory
4. Intervening Variables
5. Structure and Outcome
6. Dueck
7. Scweller
8. Kitchen
9. Embedded Ideology
10. Multilevel Approach

بین‌الملل را تدوین نماید (Meibauer et al, 2021: 278).

نقطه عطف واقع‌گرایی نئوکلاسیک که نسل سوم واقع‌گرایی است، با نقد درون‌پارادایمی، دو نسل متقدم واقع‌گرایی یعنی واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری آغاز می‌شود و با درهم‌آمیختگی واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی، به اثر هر دو متغیر مسائل داخلی و نظام بین‌الملل بر رفتار دولت‌ها در نظام آنارشیک بین‌المللی می‌پردازد (دهقانی و دیگران، ۱۴۰۲: ۱۸۳). واقع‌گرایی نئوکلاسیک با تأکید بر نظام بین‌الملل چارچوب واقع‌گرایی کلاسیک و با تأکید بر متغیرهای داخلی، چارچوب واقع‌گرایی ساختاری^۱ یا نئورئالیسم را درهم شکسته است (Ye, 2019: 83-84). با فراتر رفتن از دیدگاه واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری، واقع‌گرایی نئوکلاسیک مطرح می‌کند که علاوه بر نظام بین‌الملل، نظم منطقه‌ای نیز بر رفتار خارجی دولت‌ها اثرگذار است و همه دولت‌ها حتی قدرت‌های بزرگ^۲ با آن مواجه می‌شوند (Taliaferro, 2012: 78-84).

بسیاری از نظریه‌پردازان معتقدند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک می‌تواند با در نظر گرفتن تأثیر محیط بر سیاست، قدرت تبیینی واقع‌گرایی ساختاری را افزایش دهد (Streling-Folker, 2009: 99). در این تأثیرگذاری، متغیر مستقل و مؤلفه مهم تحلیل، نظام بین‌الملل است که به واسطه متغیرهای میانجی مشتمل بر سطح خرد فردی و سطح خرد ملی بر متغیر وابسته یعنی سیاست خارجی و رفتار کشورها اثر می‌گذارد. در واقع متغیرهای میانجی، پل ارتباطی میان محدودیت‌های سیستمی و رفتار کشورها هستند که در سطح خرد فردی شامل برداشت رهبران سیاسی و تصمیم‌گیرندگان از نظام بین‌الملل و سطح خرد ملی مشتمل بر نقش احزاب و گروه‌های ذی‌نفع، انسجام دولت با مردم در داخل کشور، قدرت کشور در استخراج منابع و نوع جهت‌گیری سیاست خارجی است (دهقانی و هژیر، ۱۴۰۱: ۹۸-۹۹).

سطح نظام بین‌الملل هرچند متغیر مهمی در تحلیل رفتار کشورهاست، این مؤلفه به طور مستقیم تأثیر نمی‌گذارد، بلکه این تأثیرگذاری با متغیرهای میانجی محقق می‌شود (Ividal, 2022: 31). رز معتقد است که فشارهای سیستمیک در سطح نظام بین‌الملل باید در سطح متغیرهای میانجی ترجمه و تفسیر شود و سپس متناسب با آن،

1. structural realism
2. Great Powers

استراتژی خاصی اتخاذ شود (Toghyani & Arabahmadi, 2020: 183). در نظریهٔ واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نقش ساختار یا نظام بین‌الملل مهم و تأثیرگذار است؛ اما این تأثیر غیر مستقیم از رهگذر متغیرهای میانجی اعمال می‌شود. نظام بین‌الملل یا سطح تحلیل ساختار هرچند مهم است، این مهم محقق نمی‌شود مگر با در نظر گرفتن متغیرهای خرد ملی و خرد فردی. برای نمونه آنارشی در نظام بین‌الملل وجود دارد. آنارشی به معنای هرج‌ومرج نیست، بلکه خود نوعی نظم است که در آن اقتدار، قانون‌گذار و قوه قاهره مرکزی وجود ندارد. آنارشی مستقیماً نمی‌تواند بر رفتار سیاست خارجی کشوری اثر بگذارد، زیرا این مهم ابتدا باید از ادراکات رهبر تفسیر شود و سپس با در نظر گرفتن قدرت کشور، نوع جهت‌گیری سیاست خارجی، نقش احزاب و... به بسیج منابع پرداخته شود. وقتی تمام این مراحل محقق شد، پاسخی به ساختار آنارشیکی نظام بین‌الملل داده می‌شود.

بنابراین در زمینه آنارشی که از ویژگی‌های مهم نظام بین‌الملل است، واقع‌گرایی نئوکلاسیک مطرح می‌کند که دولت‌ها تلاش می‌کنند تا با کنترل کردن و شکل دادن محیط بیرونی به شرایط عدم قطعیت آنارشی بین‌المللی پاسخ دهند و در این راستا هر کشور با توجه به منابع قدرت مادی در وهله نخست و قدرت غیر مادی در درجه دوم می‌توانند به محیط بیرونی و سیاست خارجی خود شکل دهند (Rose, 1998: 152).

واقع‌گرایی نئوکلاسیک علاوه بر تأکید بر انگاره‌های واقع‌گرایی یعنی نقش عوامل مادی^۱ در سیاست خارجی، بر عوامل برساخت‌گرایانه^۲ نظیر نقش ادراکات رهبران بر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی تأکید دارد. هرچند این متغیر، درجه اهمیت کمتری نسبت به تأثیرگذاری نظام بین‌الملل دارد (Kropatcheva, 2012: 31). این نظریه ارزیابی می‌کند که چرا علی‌رغم وجود برخی تهدیدها در نظام بین‌الملل و اتخاذ استراتژی خودیاری، برخی دولت‌ها نتوانستند پاسخ مناسبی نسبت به این تهدیدها مهیا کنند. در پاسخ به این پرسش است که متغیرهای میانجی و نقش عوامل سیاسی داخلی و ادارات رهبران و... مطرح می‌شود (Vasileiadis, 2023: 3).

برای نمونه موازنه ناقص^۳ که شوئلر واضع آن است، تلاشی برای تلفیق سطح تحلیل

1. Material Factors
2. Constructivist Factors
3. Underbalancing

خرد ملی و سیستمیک است. در شرایط تهدید و آناشرشی بین‌المللی، تصمیم‌گیرندگان ممکن است نسبت به این تهدید موازنه‌سازی به‌موقع را محقق نمایند؛ شرایطی مانند فقدان اجماع داخلی به‌ویژه در سطح نخبگان، تفرقه دیوان‌سالاری و عدم انسجام اجتماعی موازنه‌سازی را با دشواری روبه‌رو می‌نماید (دهقانی، ۱۴۰۰: ۲۳۸). به عبارتی دیگر موازنه ناقص در نتیجه دو متغیر داخلی رخ می‌دهد. نخست اجماع نخبگان که بر تمایل دولت بر موازنه‌سازی اثرگذار است. دوم آسیب‌پذیری رژیم و انسجام اجتماعی که بر توان دولت برای استخراج منابع برای موازنه‌سازی، اثر می‌گذارد (Ripsman et al, 2016: 28). واقع‌گرایی نئوکلاسیک در زمینه قدرت نیز سنتزی است از واقع‌گرایی کلاسیک که تأکید بر قدرت مادی دارد و سازه‌نگاری که به نقش عوامل برساخته و ایده‌ها توجه دارد. برای مثال در پاسخ به مسئله تهدید و یا آناشرشی، هم قدرت مادی مانند بسیج منابع داخلی و منابع مادی دولت در پاسخ به تهدید مهم است و هم منابع غیر مادی مانند اجماع‌نظر، همبستگی و یا درکی که رهبر یک دولت از آن تهدید و یا آناشرشی دارد.

شوئرلر به چهار متغیر اصلی که بر قدرت و توانایی دولت در پاسخ به تهدیدهای ناشی از نظام بین‌الملل که منجر به شرایط عدم تعادل^۱ می‌شود، تأکید می‌نماید: ۱- هم‌فکری و اجماع نظر نخبگان^۲ - میزان آسیب‌پذیری حکومت^۳ در برابر اقدامات قهرآمیز گروه‌های قدرتمند داخلی^۳ - همبستگی و وحدت اجتماعی^۴ - انسجام و یا شکنندگی در سطح نخبگان^۵ به دلایل اختلافات مذهبی، طبقه‌ای، قومیتی و... علاوه بر موارد یادشده، یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که بر قدرت دولت اثر می‌گذارد، ایدئولوژی است. تالیافرو معتقد است که ایدئولوژی به عنوان یک مؤلفه مداخله‌گر می‌تواند مانع توانایی رهبران سیاسی برای تصمیم‌گیری و سایر اقدامات در عرصه سیاست خارجی شود (Dyson, 2016: 121-122)؛ زیرا هرچند رهبران به ایدئولوژی طبق برداشت و ارزیابی ذهنی خود از نظام بین‌الملل شکل می‌دهند، ایدئولوژی همواره تابع عوامل داخلی نیز می‌باشد و از این جهت محدودکننده است (Taliaferro, 2012: 78). ناسیونالیسم تحت حمایت دولت، یکی دیگر از عوامل تعیین‌کننده قدرت دولت است؛ زیرا این مؤلفه منجر به انسجام داخلی

-
1. Underbalancing
 2. Elite Consensus
 3. Governmental Vulnerability
 4. Social Cohesion and Solidarity
 5. Elite Cohesion and Fragmentation

و افزایش هم‌ذات‌پنداری مردم با دولت و بسیج منابع می‌شود (Taliaferro, 2009: 219). در زمینه تهدید یک کشور، برای مثال کشوری که تهدیدکننده باشد، اگر همبستگی اجتماعی درباره مقابله با آن وجود نداشته باشد، ممکن است نخبگان، برآورد موازنه با آن را هزینه‌ور قلمداد کنند و سیاست دنباله‌روی نسبت به آن را در پیش بگیرند یا بالعکس اگر ناسیونالیسم و همبستگی اجتماعی قوی بین لایه‌های مختلف درونی جامعه باشد و ادراکات نخبگان نیز هم‌داستان با این جریان باشد، آنگاه جهت‌گیری سیاست خارجی کشور مورد تهدید، موازنه‌سازی با کشور تهدیدکننده خواهد بود.

واقع‌گرایی نئوکلاسیک معتقد است که برای فهم رفتار دولت‌ها باید جعبه سیاه آنها را بررسی کرد؛ زیرا در بسیاری از موارد دولت‌ها نسبت به محرک‌های مشابه نظام بین‌الملل، رفتار مشابهی را در پیش نمی‌گیرند. برای نمونه آنارشی، شرایط دولت‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، اما همه دولت‌ها نسبت به آن رفتار یکسان ندارند. رز اظهار می‌دارد که گروهی از نوواقع‌گرایان کلاسیک بر افزایش قدرت^۱ تأکید دارند، زیرا به ازای افزایش قدرت، توانایی کنترل نظام بین‌الملل یا جو منطقه‌ای نیز افزایش می‌یابد (Cerioli, 2023: 289-290). شوئر معتقد است که دولت‌ها به‌مثابه بازیگران خردمند روابط بین‌الملل، درباره نظام بین‌الملل قبل از تصمیم‌گیری، هزینه-فایده می‌کنند و می‌کوشند تا برحسب شرایط موجود نظام بین‌الملل، تصمیمی اتخاذ کنند که کمترین آسیب و بیشترین منفعت را به همراه داشته باشد (Duan & Aldamer, 2022: 116).

در زمینه دولت و پاسخ دولت به آنارشی واقع‌گرایی نئوکلاسیک از واقع‌گرایی ساختاری که معتقد است کشورها درباره آنارشی، یکسان برخورد می‌کنند و کارکرد مشابهی دارند، فاصله می‌گیرد و بر عقلانی بودن دولت‌ها و محاسبه هزینه-فایده و در نتیجه رفتار متفاوت دولت‌ها در پاسخ به ساختار تأکید دارد. برای نمونه دولت A در پاسخ به توسعه‌طلبی کشور B دست به موازنه می‌زند، زیرا هزینه دنباله‌روی از آن را در بلندمدت بیشتر از هزینه موازنه‌سازی می‌داند. اما دولت C، هزینه موازنه‌سازی را بیشتر تلقی کرده، برحسب اصل فایده برخلاف دولت A، اقدام به اتخاذ سیاست دنباله‌روی می‌کند. بنابراین دولت‌ها به عنوان بازیگران عقلایی نظام بین‌الملل لزوماً رفتار واحدی در پاسخ به محرک‌های نظام بین‌الملل نخواهند داشت و نقش عوامل ادراکی در این راستا مهم است.

از دیدگاه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، دولت یک بازیگر بالقوه خودمختار^۱ و متفاوت از سایر گروه‌های اجتماعی و متشکل از مجریان سیاست خارجی^۲ است که این افراد، دسترسی ممتاز و کامل‌تری به اطلاعات بین‌المللی، تهدیدها و فرصت‌های نظام بین‌الملل دارند و می‌توانند در راستای تحقق سیاست خارجی، اقدام به بسیج منابع اجتماعی^۳ نمایند. سیاست خارجی در واقع تحت شرایط داخلی گاهی محدود می‌شود. برای مثال بازیگرانی که حق و تو^۴ در فرآیند سیاست‌گذاری دارند، مخالفت‌های داخلی^۵ و سایر شرایط داخلی می‌توانند نقش محدودکننده‌ای در راستای اجرای سیاست خارجی داشته باشند. این متغیرهای داخلی می‌توانند دلیل عدم توازن قدرت در برابر قدرت‌های متخاصم را تشریح نمایند و به علاوه به چرایی انتخاب استراتژی موازنه‌ای خاص توضیح دهند. برای نمونه فشارهای مردمی در عرصه داخلی آمریکا بر مدت‌زمان و نحوه دخالت نظامی آمریکا در ویتنام و کره تأثیر داشت. قدرت نیز از دیدگاه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، متفاوت از سایر دیدگاه‌هاست. از این دیدگاه، نظریه قدرت را نمی‌توان صرفاً بر اساس عوامل و مؤلفه‌های مادی محاسبه کرد. سایر مؤلفه‌های غیر مادی مشتمل بر رهبری فردی، کیفیت دولت، شایستگی مدیران دولت و خوشنامی دولت در سیاست جهانی^۶ است (Ripsman et al, 2009: 281-298).

دولت از دیدگاه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، هرچند خودمختار و مستقل از منابع خارجی است، به‌شدت وابسته به عناصر درون‌سرزمینی خود است و نمی‌تواند برخلاف جریان حاکم در بعد داخلی خود اقدام کند؛ زیرا ممکن است دولت را با هزینه‌های جبران‌ناپذیری مواجه کند. گاهی نیز ممکن است تمام مؤلفه‌های درونی منابع اجتماعی، شایستگی رهبران و بسیج و هم‌بستگی اجتماعی مهیا باشد و علاوه بر این همبستگی درونی، در بعد بیرونی نیز دولت، وجهه پرستیژ بالایی داشته باشد. آنگاه دولت یادشده، پتانسیل زیادی برای شکل دادن به ساختار خواهد داشت.

درباره سیاست خارجی توسعه‌طلبانه^۷، رویکرد واقع‌گرایی نئوکلاسیک متفاوت از

-
1. Potential Autonomous Actor
 2. Foreign Policy Executive
 3. Mobilize Societal Resources
 4. Veto Players
 5. Domestic Opposition
 6. Government Reputation in World Politic
 7. Expansionist Foreign Policy

نسل‌های متقدم واقع‌گرایی به‌ویژه واقع‌گرایی ساختاری تهاجمی است. واقع‌گرایی نئوکلاسیک این‌چنین مطرح می‌کند که در عصر حاضر، دولت توسعه‌طلب باید واجد چینی‌های خاصی باشد: الف) نخبگانی که در سطح دولت پایبند به استراتژی کلان بلندپروازانه باشند. ب) دولتی باثبات و مؤثر با اقتدار گسترده (ج) توده عمومی سازگار^۱ که بی‌قید و شرط از سیاست‌های توسعه‌طلبانه دولت حمایت کنند و برای نیل به چنین وحدتی، ایدئولوژی داشته باشند که بتواند احساسات مردم را در یک شور ناسیونالیستی بسیج کند (Scweller, 2009: 247). به عبارتی واقع‌گرایی نئوکلاسیک معتقد است که تنها قدرت‌طلبی و سیاست تهاجمی محض نمی‌تواند در عصر حاضر مکفی باشد و ایدئولوژی و بسیج منابع در این مسیر، انکارناپذیر است. عوامل غیر مادی مانند نخبگان، ایدئولوژی، سازگاری، انسجام و همچنین قدرت مادی و ثبات سیاسی دولت همگی باید دست به دست یکدیگر دهند تا سیاست تهاجمی به منزل مقصود برسد. در این راستا حتی جهت سیاست‌های توسعه‌طلبانه نیز به منابع غیر مادی دولت توجه شده است.

واقع‌گرایی نئوکلاسیک، چهار فرض را مطرح می‌کند. نخست آنکه معمای امنیت^۲، یکی از خصایص مهارنشده^۳ آناش^۴ در نظام بین‌الملل است. دوم آنکه متغیرهای متعادل‌ساز ساختاری^۴ بر وخامت معمای امنیتی بین کشورها می‌افزاید. سوم آنکه یکی از مواردی که سیاست خارجی دولت‌ها را مدیریت می‌کند، منابع مادی است که این مهم را از رهگذر محاسبات و ادراکات رهبر محقق می‌نماید. چهارم آنکه سیاست داخلی می‌تواند محدودکننده رفتار دولت‌ها در برابر نظام بین‌الملل باشد (Taliaferro, 2000: 159). به عبارت دیگر معمای امنیت که در اثر قدرت‌طلبی دولت‌ها به وجود می‌آید، نقطه پایانی ندارد؛ زیرا همواره دولت‌ها برای حفظ بقا و از دید ابزاری در جست‌وجوی قدرت هستند یا بیشینه‌سازی قدرت را هدف می‌دانند. بنابراین این معما و معضل همواره وجود دارد و قابل مهار نیست و حتی ویژگی‌های ساختاری مانند آناشیک می‌تواند آن را تشدید نماید. در چنین فضایی، دولت‌ها با توجه به منابع مادی و غیر مادی خود می‌توانند رفتار کنند که این رفتار خود وابسته به متغیرهای درون‌سرزمینی و

1. Complaint Mass Public
2. Security Dilemma
3. Intractable Feature
4. Structural Modifiers

سیاست‌های داخلی دولت نیز می‌باشد.

اندیشمندان واقع‌گرایی نئوکلاسیک معتقدند که دولت‌های سرزمینی^۱، بنیادی‌ترین واحد تحلیل در نظام بین‌الملل هستند. به علاوه گروه دیگری از کنشگران بین‌المللی نیز فعالیت دارند که نباید از اهمیت آنان غافل ماند؛ مانند شرکت‌های منفرد^۲، بخش‌های اقتصادی، جوامع معرفتی یا دانش‌محور^۳، شرکت‌های چندملیتی^۴، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، شبکه‌های تروریستی، سازمان‌های غیر دولتی فراملی و سازمان‌های جنایی فراملی. از دیدگاه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، دولت به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، مهم‌ترین بازیگر سیاسی نظام بین‌الملل^۵ هستند و هر یک از بازیگران یادشده نظام بین‌الملل، زمانی می‌توانند به اهداف مهم دست یابند که از حمایت قدرت‌های بزرگ بهره‌مند باشند (Ripsman et al, 2016: 36).

درباره کنشگران روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی نئوکلاسیک هم به نقش بازیگران دولتی و هم بازیگران غیر دولتی با فراملی تأکید دارد و در این عرصه از واقع‌گرایی کلاسیک فاصله گرفته، به مفروضات لیبرالیسم و نئولیبرالیسم نزدیک می‌شود. علی‌رغم تأکید بر کنشگران غیر دولتی، واقع‌گرایی نئوکلاسیک همچنان بر محوریت دولت تأکید دارد. بنابراین مفروضات این نظریه درباره کنشگران، نقش‌آفرین مساوی با مفروضات نئولیبرالیستی نیست؛ بلکه حد تعادل و سنتزی از واقع‌گرایی کلاسیک و نئولیبرالیسم است. واقع‌گرایی نئوکلاسیک، تأکید بر نقش قدرت‌های بزرگ نیز دارد که البته قدرت‌های بزرگ از این دیدگاه، تنها به کشوری که قدرت فائقه نظامی و مادی دارد اطلاق نمی‌شود، بلکه باید مجموعه خصایصی دیگر نیز در قدرت‌های بزرگ وجود داشته باشد. برای مثال اگر کشوری تمایل دارد تا از رهگذر سیاست‌های توسعه‌طلبانه به جایگاه هژمونی برسد، باید ایدئولوژی انسجام‌بخش، توده سازگار، نظام باثبات، ناسیونالیسم و نخبان و رهبران توسعه‌طلب داشته باشد تا به جایگاه قدرت بزرگ نائل شود. نکته قابل ملاحظه آن است که بازیگران فراملی یا بین‌المللی برای ایفای نقش مؤثر باید حمایت قدرت‌های بزرگ را کسب کنند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آنها نقش

-
1. Territorial States
 2. Individual Firms
 3. Epistemic Communities
 4. Multinational Corporations
 5. Transnational Criminal Organizations

مستقلی ندارند و در نقش آفرینی مؤثر خود، وابسته به قدرت‌های بزرگ هستند. در حالی که واقع‌گرایی نئوکلاسیک برای دولت‌ها نقش کاملاً مستقلی قائل است. از این جهت واقع‌گرایی نئوکلاسیک در ماهیت و شدت استقلال عمل کنشگران دولتی و غیر دولتی، تفاوت قائل است.

نقد نظریه در روابط بین‌الملل

نقد به معنای ارزیابی است و هر نظریه‌ای در روابط بین‌الملل را می‌توان نقد و ارزیابی کرد. نظریه‌ای وجود ندارد که تاکنون مورد نقد قرار نگرفته باشد؛ زیرا هر نظریه توأم با قدرت تبیین و زوایای مثبت، دارای نقصان نیز می‌باشد. بنابراین نمی‌توان از هیچ نظریه‌ای انتظار توان تحلیل یا تبیین یا مشکل‌گشایی کامل داشت. اما برای ارزیابی باید ملاک و معیار مدنظر باشد، تا ارزیابی و نقد علمی صورت گیرد. درباره معیار و ملاک نقد و ارزیابی نظریه‌ها، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

- دیدگاه پوزیتیویسم یا عینیت‌گرا یا تجربه‌باور: این گروه معتقدند که از مشاهده واقعیت‌ها و با روش واحد، علم واحد تولید می‌شود. به این گروه، شالوده‌گرا^۱ یا مبناگرا نیز گفته می‌شود. یعنی این گروه معتقدند که واقعیت در عالم خارج وجود دارد و نظریه باید واقعیت را آنطور که هست، نشان دهد. به این نحله، نظریه تناظری صدق^۲ گفته می‌شود؛ یعنی نظریه‌ای درست است که متناظر با آن چیزی که می‌گویند، در عالم خارج وجود داشته باشد. از این دیدگاه یک نظریه ابتدا باید ارزیابی درونی^۳ شود؛ یعنی بین گزاره‌های درونی آن، تناقض وجود نداشته باشد. در مرحله بعد باید ارزیابی بیرونی^۴ شود؛ یعنی نظریه منطبق با واقعیت را باید مورد آزمون و تجربه قرار داد.

- دیدگاه ضد شالوده‌گرا و یا ضد مبناگرا: این گروه را که معتقدند واقعیت عینی نیست و هیچ معیاری برای ارزیابی و نقد نظریه وجود ندارد، ضد شالوده‌گرا^۵ می‌گویند. این نحله معتقد به اصل قیاس‌ناپذیری و مقایسه‌ناپذیری

1. Foundationalism
2. Correspondence Theory of Truth
3. Internal Testing
4. External Testing
5. Anti-Foundationalism

هستند؛ زیرا ملاک واحد و اشتراکی بین نظریه‌ها وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان نظریه‌ها را نقد و ارزیابی بیرونی کرد. نظریه از این دیدگاه زمانمند و مکانمند است و بستگی دارد به اینکه چه شخصی آن را ارائه کرده باشد. نظریه‌ها را فقط می‌توان ارزیابی درونی کرد. به همین دلیل به این نظریه‌ها، هم‌سازی صدق یا سازواری^۱ می‌گویند. یعنی ملاک ارزیابی نظریه‌ها، درونی است و نباید بین گزاره‌های یک نظریه تناقض باشد یا گزاره جدید با گزاره‌های پیشین در تناقض باشد. برای این ارزیابی درونی نیز ملاک واحدی نیست و هر کس می‌تواند به روش دلخواه خود به ارزیابی درونی نظریه بپردازد.

- **مبنای حداقلی^۲**: این گروه که بینابینی است، هم این را که معیار برای ارزیابی نباشد، رد می‌کند و هم مثل گروه اول، معیار واحدی برای نقد قائل نیست. این گروه معتقدند که جامعه علمی باید در فرایند گفت‌وگو آزاد و عاری از قدرت بر معیارهایی توافق کند و آن را مبنا قرار دهد. بنابراین این معیارها کاملاً قراردادی است (دهقانی، ۱۳۹۴: ۱۳۹-۱۴۰).

آنچه تاکنون تشریح شده، درباره این مسئله مطرح شد که آیا می‌توان نظریه را نقد کرد و اگر پاسخ مثبت است، ملاک ارزیابی و نقد نظریه چیست. در پاسخ، سه دیدگاه یادشده مطرح شد. نکته بسیار مهم دیگری که باید درباره نقد نظریه به آن پرداخت، آن است که چطور می‌توان یک نظریه را نقد کرد. در پاسخ می‌توان اظهار داشت که از زوایای مختلف می‌توان نظریه را نقد کرد که عبارتند از:

۱. **نقد مبانی نظریه**: در این زمینه می‌توان اصولی هستی‌شناختی (مسئله ساختار-کارگزار، علیت، واقعیت و...)، معرفت‌شناختی (ابزار شناخت، امکان‌پذیر بودن یا نبودن شناخت، ملاک صدق و کذب شناخت) و روش‌شناسی نظریه را نقد کرد. به این نقد، نقد اساسی، نقد مبانی و یا نقد بنیادی می‌گویند.
۲. **نقد اصول نظریه**: گاهی می‌توان اصول یک نظریه را نقد کرد. برای نمونه لیبرال‌ها اصول واقع‌گرایان را مورد نقد قرار داده‌اند. اصولی مانند عقلانیت درباره دولت‌ها و معتقدند که عقلانیت درباره دولت‌ها نمی‌تواند صادق باشد.

۳. نقد به قدرت تبیین: تبیین، یکی از مهم‌ترین اهداف نظریه است. هدف از تبیین، بررسی هست‌ها و واقعیت‌ها و کشف الگوی حاکم بر آنها، کشف روابط علی و آزمون فرضیه‌هاست. در نقد به قدرت تبیین بررسی می‌شود که آیا نظریه می‌تواند به واقعیات و کشف روابط علی پدیده‌ها بپردازد یا خیر.
- هر یک از نقدهای یادشده به طور اخص به چهار دسته دیگر تقسیم می‌شود:
۱. نقد درون‌پارادایمی که شامل نقد متقابل نظریه‌هایی است که در یک گروه قرار داشته، هم‌خانواده هستند.
 ۲. نقد برون‌پارادایمی در صورتی محقق می‌شود که نظریه‌هایی که در دو بخش و دو خانواده نظری متفاوت هستند، یکدیگر را نقد کنند.
 ۳. نقد برون‌گفتمانی که ذیل آن، دو گفتمان متفاوت یکدیگر را نقد می‌کنند. مانند اینکه گفتمان اسلامی، ماهیت سکولار گفتمان روابط بین‌الملل را نقد کند.
 ۴. نقد درون‌گفتمانی که ذیل آن، گفتمان‌هایی که در یک مدل قرار دارند، یکدیگر را نقد می‌کنند. مانند اینکه نظریه کوانتوم در روابط بین‌الملل به نقد نظریه‌های کلاسیک روابط بین‌الملل بپردازد.

نقد نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک

نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک نیز مانند سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل دستخوش نقد و ارزیابی منتقدان قرار گرفته است. در ادامه به شرح انتقادهای وارد شده بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک و دسته‌بندی انتقادهای طبق توضیحات بالا می‌پردازیم.

نقد به قدرت تبیین واقع‌گرایی نئوکلاسیک

- نقصان واقع‌گرایی نئوکلاسیک در تبیین رفتار بازیگران در صورت فقدان ویژگی‌های ساختار: واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نظریه برتری در تحلیل سیاست خارجی و استراتژی‌های کلان نیست؛ زیرا این نظریه، تمرکز زیادی بر نظام بین‌الملل و فرصت‌ها، تهدیدها و ساختار آن داشته است و اگر چنین محدودیت‌ها یا فرصت‌هایی در ساختار وجود نداشته باشد، توان تحلیل و تبیین این نظریه رو به ضعف می‌رود. تمرکز قابل توجه واقع‌گرایان نئوکلاسیک بر ویژگی‌های ساختاری مشتمل بر چالش‌ها و فرصت‌ها، توانایی تبیین رفتار دولت‌ها را در صورت خنثی بودن شرایط و فقدان چنین

ویژگی‌هایی، با نقصان مواجه می‌سازد (Ripsman et al, 2016: 96-97). حتی در زمینه فشارهای سیستمی نیز برخی نظریه‌پردازان معتقدند که توضیح جامع و کاملی ارائه نشده است. به عبارتی دیگر واقع‌گرایی نئوکلاسیک هرچند بر فشارهای سیستمی تأکید بسیار دارد، درباره ماهیت این فشارها، استدلالی ارائه نداده است (Narizny, 2017: 188).

- عدم انسجام درونی و کاهش قدرت تبیین: این نقد را لگرو و موراوچیک مطرح کرده‌اند و سایر اندیشمندان نیز آن را تأیید کرده‌اند. نقد آنان حول محور متمایز نبودن و منسجم نبودن است. درباره متمایز نبودن می‌توان اظهار داشت که از آنجا که واقع‌گرایی نئوکلاسیک بر متغیرهای فردی نیز توجه دارد، قلمرو تمرکزش با سایر نظریه‌ها خلط می‌شود. درباره منسجم نبودن نیز منتقدان معتقدند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک با تأکید بر مادی‌گرایی و نقش ادراکات رهبران و همچنین تأکید بر دولت و نظام بین‌الملل، دچار نوعی عدم انسجام است و نظریه‌ای که از بعد درونی دچار عدم انسجام باشد، در زمینه تبیین رفتار بازیگران نیز دچار چالش می‌شود (Rathbun, 2008: 298-299).

- واقع‌گرایی نئوکلاسیک به‌مثابه نظریه‌ای هنجاری: برخی از اندیشمندان چنین اظهار داشته‌اند که نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نظریه‌ای است که ریشه در تعهدات هنجاری داشته، در نتیجه توان تبیین کمتری دارد. به عبارتی دیگر از این دیدگاه، واقع‌گرایی نئوکلاسیک در زمره نظریه‌های هنجاری می‌گنجد و توان تحلیلی کمتری دارد. در واقع این نظریه عمل‌گراست؛ زیرا فقط درصد تبیین‌های کارساز است، حتی اگر به قیمت زیر پا گذاشتن تعصبات باشد و به گونه‌ای صرفاً راهنمایی برای سیاست خارجی محسوب می‌شود. به بیان برخی از اندیشمندان، واقع‌گرایی کلاسیک، تأکید بر گربه‌ای دارد که موش را بگیرد و در این راستا مهم نیست که آن گربه چه رنگی باشد (Meibauer et al, 2021: 271-275).

- التقاط با سایر رشته‌ها و ناتوانی در توضیح نظم بین‌الملل کنونی: تأکید واقع‌گرایی نئوکلاسیک بر متغیرهای داخلی، آن را با دو خطر مواجه می‌کند. نخست آنکه ممکن است علم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به مراتب کامل‌تر از واقع‌گرایی نئوکلاسیک در توضیح این مسائل موفق‌تر باشند. دوم اینکه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، توان کمی برای توضیح امور بین‌المللی کنونی^۱ دارد و این مهم به دلیل انسجام درونی و توان تبیین

پایین است (Wieklawski, 2017: 209).

نقد به اصول واقع‌گرایی نئوکلاسیک

- دولت محوری: این نظریه هرچند به کنشگران فراملی و فروملی توجه دارد، از آنجا که تأکید اولیه و اساسی این نظریه بر دولت محوری است، نقش مستقیم و یا غیر مستقیم برای متغیرهای کلان چون ساختار نظام بین‌الملل و یا احزاب و ایدئولوژی و... قائل است که این موضوع از اهمیت دولت محوری می‌کاهد (Ripsman et al, 2016: 96-97).

- درک نخبگان و عقلانیت دولت‌ها: برخی از منتقدان مانند واسکوئز^۱، لگرو^۲ و موراوسیک^۳، واقع‌گرایی نئوکلاسیک را به دلیل انکار فرضیه اصلی واقع‌گرایی مورد انتقاد قرار می‌دهند؛ زیرا واقع‌گرایی نئوکلاسیک با در نظر گرفتن نقشی مداخله‌گرانه برای درک نخبگان از متغیرهای سیستمی، فرض عقلانی بودن دولت‌ها را نقض می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که واقع‌گرایی نئوکلاسیک، توأم با باور داشتن به مهم‌ترین مفروضه واقع‌گرایی کلاسیک، آن را نقض کرده است. چنین نقدی از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که دولت‌ها طبق محاسبه عقلایی و هزینه-فایده رفتار نمی‌کنند و ادراکات رهبران در این باره حائز اهمیت است که گاهی این متغیر تحت تأثیر ویژگی‌های ساختار محدود و دچار عدم عقلانیت رفتاری می‌شود. این نقد، نوعی نقد درون‌پارادایمی است، زیرا از دیدگاه پارادایم واقع‌گرایی مطرح شده است.

- تمرکز بر متغیرهای فردی و خرد: واقع‌گرایی نئوکلاسیک با ترکیب متغیرهای سطح واحد و تأکید قابل توجه بر نقش ادراکات رهبران، منطق ساختاری واقع‌گرایی را نقض می‌کند. به این ترتیب واقع‌گرایی نئوکلاسیک با تمرکز بر متغیرهای غیر سیستمی، عناصری از نظریه‌های لیبرال را اخذ کرده است. در نتیجه مرز واقع‌گرایی نئوکلاسیک با لیبرالیسم خلط شده است. این نقد نیز مانند نقد پیشین از دیدگاه پارادایم واقع‌گرایی مطرح شده است و نقد درون‌پارادایمی محسوب می‌شود (Lobel et al, 2009: 22-23).

- نقش سوءبرداشت و سیاست دنباله‌روی: شوئلر در مطالعات خود درباره ریشه جنگ جهانی دوم معتقد است که سوءبرداشت^۴ استالین از توزیع قدرت، به جای آنکه به

1. John Vasquez

2. Jeffrey Legro

3. Andrew Moravcsik

4. Misperception

موازنه‌سازی ختم شود، منجر به اتخاذ سیاست دنباله‌روی^۱ با هیتلر شد. شوئلر اظهار می‌دارد که دولت‌ها اغلب در ارزیابی تهدیدها دچار اشتباه می‌شوند و اغلب به جای موازنه‌سازی، سیاست دنباله‌روی را اتخاذ می‌کنند. پارنت^۲ و روساتو^۳ به این استدلال شوئلر، نقد جدی وارد می‌کنند. آنها معتقدند که موازنه‌سازی نظامی اغلب بین قدرت‌های بزرگ شایع است، نه سیاست دنباله‌روی. برای اثبات این مدعا، آنان به موازنه نظامی داخلی بین قدرت‌های بزرگ طی سال‌های ۱۸۱۶ الی ۱۹۹۰ اشاره می‌کنند و بیان می‌کنند که موازنه‌سازی‌های مؤثر در ۸۴ درصد موارد رخ می‌دهد (Bequa, 2017: 326).

- جایگاه ادراکات رهبران و تک‌کاره‌ای بودن: هرچند برخی از منتقدان، واقع‌گرایی نئوکلاسیک را پراکنده‌گو و دچار ابهام می‌دانند، زیرا بر متغیرهای کلان و خرد همزمان تأکید دارد، برخی دیگر از منتقدان معتقدند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک به طرق تک‌کاره و تخصص‌گونه‌ای^۴، متغیرهای خود را مطرح می‌کند و بر نقش رهبران و ایدئولوژی تأکید وافر دارد. در نتیجه صرفاً به بخش خاصی از سیاست خارجی می‌پردازد که البته واقع‌گرایان نئوکلاسیک با تأکید بر عوامل متعدد داخلی مانند بوروکراسی، توانایی بسیج منابع و سایر عوامل داخلی، خط بطلانی بر این انتقاد کشیده‌اند (Sastrowijoto & Gerrits, 2015: 20).

نقد به مبانی واقع‌گرایی نئوکلاسیک

- عدم تکامل در پرداختن به مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی: برخی واقع‌گرایی نئوکلاسیک را نظریه‌ای میان‌رده‌ای^۵ قلمداد می‌کنند که به فرانظریه هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی کامل نمی‌پردازد و همچنین درصد ارائه مدل کلی یا نظریه جهانی نیست، بلکه می‌کوشد مسائل را با کاربردهای عملی و هنجاری مورد بحث قرار دهد (Meibauer et al, 2021: 271-275). به عبارت دیگر برخی از منتقدان معتقدند که نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک و به‌ویژه نوع سوم آن کامل ارائه نشده است و برای تکامل باید به مواردی بپردازد که مشتمل است بر: الف) پرداختن به ویژگی نظام بین‌الملل و پدیده‌های سیاسی برجسته آن به جای توضیح رویدادها (ب) باید روشن شود که چه متغیرهای مداخله‌گری برای تولید سیاست

1. Bandwagon
2. Joseph Parent
3. Sebastian Rosato
4. Adhoc Manner
5. Midrange Theory

بین‌الملل نیاز است (Meibauer et al, 2021: 280).

- نقد به مبانی روش‌شناسی و ابهام در سطح تحلیل: از آنجا که واقع‌گرایی نئوکلاسیک تلاش می‌کند تا سنتزی از واقع‌گرایی کلاسیک و ساختاری ارائه دهد، در روش‌شناسی نیز دچار ابهام می‌شود و در نهایت مشخص نمی‌کند که کدام‌یک از عوامل داخلی یا ساختاری نقش پیش‌رو دارد (Wieklawski, 2017: 209).

همان‌طور که به تفصیل تشریح شد، اصول، مبانی و قدرت تبیین واقع‌گرایی نئوکلاسیک مورد نقد قرار گرفته است. درباره نقد مطرح‌شده در زمینه اصول واقع‌گرایی نئوکلاسیک همان‌طور که بیان شد، برای مثال واقع‌گرایی نئوکلاسیک در حالی که به دولت نقش محوری می‌دهد، عقلانیت آن را با مسئله ادراکات رهبران تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. به علاوه ادراکات و برداشت رهبران از اصولی است که همواره مورد تأکید واقع‌گرایی نئوکلاسیک بوده است، اما با فکت‌هایی که نظریه‌پردازان واقع‌گرایی نئوکلاسیک مطرح کرده‌اند، مورد نقد قرار گرفته است؛ زیرا چندین مثال نقض درباره آن وجود دارد. عمده نقدهایی که بر واقع‌گرایی نئوکلاسیک وارد شده است، درباره اصول آن است. عده‌ای از منتقدان معتقدند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک به مبانی معرفت‌شناسی مانند امکان شناخت، ابزار شناخت و یا معیار صدق و کذب نظریه نپرداخته است.

در بعد هستی‌شناسی، عمده نقدهایی که به این نظریه وارد شده است، درباره مسئله ساختار- کارگزار است. این نقد مورد توجه منتقدان گوناگونی قرار گرفته است، زیرا این نظریه هم ساختار را مهم می‌داند و هم بر کارگزار یعنی فرد و دولت تأکید دارد. اهمیت این دو موضوع به حدی درهم تنیده است که این نظریه را به گونه‌ای فاقد انسجام درونی کرده است. همان‌طور که پیشتر توضیح داده شد، از دیدگاه بسیاری از صاحب‌نظران، یک نظریه باید انسجام درونی داشته باشد؛ اما پیچیدگی و درهم‌تنیدگی مسئله ساختار- کارگزار موجب شده است که بسیاری از منتقدان، این نظریه را با معیار عدم انسجام به بوته نقد بگذارند.

در زمینه روش‌شناسی نیز پیچیدگی سطح تحلیل سیستمی و خرد ملی و خرد فردی موجب شد تا از این حیث نیز واقع‌گرایی نئوکلاسیک با قلم منتقدان مواجه شود. برای مثال واقع‌گرایی نئوکلاسیک هم‌زمان با پرداختن به سطح تحلیل سیستم و عواملی مانند نقش قدرت‌های بزرگ، سطح تحلیل خرد ملی یعنی دولت و نقش رهبران و

نخبگان و حتی احزاب و توده‌ها را نیز مطمح‌نظر قرار می‌دهد. نقد دیگری که به واقع‌گرایی نئوکلاسیک مطرح شده است، قدرت تبیین این نظریه را نیز در برمی‌گیرد. این نظریه بسیار به نقش تهدیدها و فرصت‌های سیستمی تأکید دارد؛ در حالی که اگر شرایط مهیا شود که این ویژگی‌ها در شرایط خنثی و برابر باشد یا وجود نداشته باشد، توان تبیین نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک رو به ضعف می‌رود. به علاوه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، بسیار به متغیر خرد فردی تأکید دارد. در حالی که امروزه ماهیت متعدد و متکثر کنشگران، متغیرهای متعددی را به عرصه روابط بین‌الملل اضافه کرده است و جای شگفت نیست اگر واقع‌گرایی نئوکلاسیک نتواند عرصه کنونی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی کشورها را جامع و کامل تبیین نماید.

بخشی از این نقدها را متفکران گروه واقع‌گرایی مانند واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری مطرح کرده‌اند؛ یعنی ماهیت درون‌پارادایمی دارد، زیرا پارادایم‌های نحله واقع‌گرایی که در یک خانواده تئوریک قرار دارند، به نقد یکدیگر پرداخته‌اند. شایان ذکر است که منظور از پارادایم در این بخش از مقاله، معنای اخص آن است که معادل با نظریه است.

نقدهای وارد بر مفهوم موازنه در نوواقع‌گرایی والتزی

برخی از تئوری‌پردازان معتقدند که تمام تئوری‌های مابعد نوواقع‌گرایی در نقد به این نظریه شکل گرفته است. از این‌روی کوشش می‌شود تا در این بخش از مقاله به بررسی تطبیقی یکی از مؤلفه‌های اساسی پارادایم واقع‌گرایی یعنی بحث موازنه در جریان فکری نوواقع‌گرایی متعارف و واقع‌گرایی نئوکلاسیک پرداخته شود. اساساً واقع‌گرایی ساختاری و واقع‌گرایی نئوکلاسیک هر دو در گروه فکری پارادایم واقع‌گرایی می‌گنجند. از این جهت کوشش می‌شود تا بررسی مختصری درباره نقدهایی که بر مفهوم موازنه در نوواقع‌گرایی والتزی وارد شده، انجام شود. از این رهگذر در ادامه به بررسی چند نمونه از نقدهای وارد بر موازنه در نوواقع‌گرایی متعارف از منظر درون‌پارادایمی پرداخته می‌شود. درباره بحث موازنه، نوواقع‌گراها معتقد بودند که نظام بین‌الملل، آنارشیک است و دولت‌هایی که بازیگران اصلی هستند، بر اساس اصل عقلانیت به دنبال بیشینه‌سازی قدرت و موازنه در برابر دولت‌های دیگر هستند. یکی از نقدهای وارد بر موازنه قدرت در نئورئالیسم متعارف را نئورئالیست‌های تهاجمی مطرح کردند. افرادی مانند استفن والت

تأکید دارند که دولت‌ها در برابر تمام دول خارجی دست به موازنه نمی‌زنند، بلکه صرفاً در برابر دولت‌هایی که نیت تهاجمی دارند، دست به موازنه می‌زنند. به علاوه در این راستا نقد دیگری وارد می‌شود و آن عبارت است از نپرداختن به مفهوم تهدید و در نتیجه ناتوانی در پرداختن به دولت‌هایی که نیت تهاجمی دارند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۵۸-۵۹).

نقد دیگری که واقع‌گرایان نئوکلاسیک و در رأس آنها شوئلر مطرح می‌کند، نپرداختن به مسئله هویت و تأثیر این مهم در موازنه‌سازی است. علاوه بر این، پیش‌فرض نواقع‌گرایان این است که دولت‌ها در جهت بیشینه‌سازی قدرت خود صرفاً به سمت حفظ وضع موجود به پیش می‌روند، در حالی که این فرض، نقش دولت‌های تجدیدنظرطلبانه را نادیده می‌گیرد. در این شرایط شوئلز معتقد است که کشورها بیشتر سیاست همراهی^۱ را در نظام آنارشیک دنبال می‌کنند تا موازنه قدرت (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۷۶-۲۷۷).

همان‌گونه که مطرح شد، واقع‌گرایی نئوکلاسیک در بحث موازنه، موازنه ناقص را مطرح می‌کند و به نقش برداشتها و هویت در موازنه‌سازی تأکید دارد. در حالی که نواقع‌گرایی متعارف با نادیده گرفتن این موضوع، صرفاً بیشینه‌سازی قدرت و موازنه‌سازی را در سرلوحه کار قرار می‌دهد. با بررسی مقایسه‌ای نقدهای وارد بر موازنه در نواقع‌گرایی متعارف و بررسی مفهوم موازنه ناقص واقع‌گرایی نئوکلاسیک به خوبی می‌توان دریافت که نقد وارد بر مفهوم موازنه ناقص واقع‌گرایی نئوکلاسیک شامل این مهم می‌شود که این نحله فکری با تلفیق عناصر مختلف سطح کلان و میانجی و متغیرهایی مانند هویت و ادراک است. بنابراین مفهوم موازنه ناقص به گونه‌ای با تلفیق عوامل مختلف از ارائه تصویری دقیق و تخصصی به دور است؛ در حالی که نقد وارد بر موازنه در نواقع‌گرایی که نئوکلاسیک‌ها مطرح می‌کنند، نادیده گرفتن نقش دولت تجدیدنظرطلب در نظام بین‌الملل است. از این رهگذر می‌توان دریافت که هرچند هر دو جریان فکری در یک بستر پارادایمی شکل گرفته‌اند، نوع رویکردشان به مفهوم موازنه و و نقدهای وارد بر موازنه در هر دو جریان نظری، متفاوت است.

نتیجه‌گیری

همواره نظریه‌های روابط بین‌الملل دستخوش ارزیابی و انتقادهایی قرار گرفته‌اند که

در پژوهش حاضر کوشش شد تا ضمن مروری بر نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نقدهای وارد بر آن بررسی شود. واقع‌گرایی نئوکلاسیک هرچند مهم‌ترین آبخور خود را از پارادایم واقع‌گرایی اخذ کرده است، توجه و تمرکز بر سطح ساختار و ویژگی‌های نظام بین‌الملل نیز داشته است. بنابراین به لحاظ سطح تحلیل، این نظریه ذیل نظریه‌های کلان و یا خرد روابط بین‌الملل نمی‌گنجد، زیرا بر سطح تحلیل خرد مانند دولت و یا رهبران و کلان یعنی نظام بین‌الملل توأمان تمرکز دارد. بر این اساس می‌توان اظهار داشت که واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نظریه‌ای بینابینی است. هرچند آبخور اصلی واقع‌گرایی نئوکلاسیک پارادایم واقع‌گرایی مشتمل بر واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری است و اساساً این نظریه در بستر تئوریک واقع‌گرایی شکل گرفته است، نقد اساسی به دو جریان متقدم وارد کرده است و بر این اساس نظریه‌ای متمایز از دو جریان یادشده ارائه داده است.

برجسته‌ترین تمایز و نقد واقع‌گرایی نئوکلاسیک با دو جریان متقدم پارادایم واقع‌گرایی در سطح تحلیل و به عبارتی مسئله ساختار-کارگزار است؛ زیرا از دیدگاه خرد واقع‌گرایی کلاسیک فراتر رفته، به نظام بین‌الملل توجه دارد؛ دیدگاه کلان واقع‌گرایی ساختاری را توأم با متغیرهای میانجی می‌نماید؛ آمیزه‌ای جدید در تلفیق ساختار کارگزار ارائه می‌دهد و این دو را متعامل با یکدیگر می‌پندارد و به لحاظ سطح تحلیل در خیل نظریه‌های بینابین می‌گنجد.

واقع‌گرایی نئوکلاسیک مفهوم موازنه ناقص را مطرح کرد و در این راستا در مقاله حاضر کوشش شد تا این مؤلفه اصلی در دو جریان مفرد نئوکلاسیک‌ها و نواقع‌گرایی بررسی تطبیقی شود؛ زیرا نظریه‌های مابعد نواقع‌گرایی در نقد به آن شکل گرفتند. با بررسی این مهم می‌توان دریافت که واقع‌گرایی نئوکلاسیک در بحث موازنه، موازنه ناقص را مطرح می‌کند و به نقش برداشت‌ها و هویت در موازنه‌سازی تأکید دارد؛ در حالی که نواقع‌گرایی متعارف با نادیده گرفتن این موضوع صرفاً بیشینه‌سازی قدرت و موازنه‌سازی را در سرلوحه کار قرار می‌دهد. با بررسی مقایسه‌ای نقدهای وارد بر موازنه در نواقع‌گرایی متعارف و بررسی مفهوم موازنه ناقص واقع‌گرایی نئوکلاسیک به خوبی می‌توان دریافت که نقد وارد بر مفهوم موازنه ناقص نئوکلاسیک‌ها بیشتر شامل این مهم می‌شود که این نحله فکری با تلفیق عناصر مختلف سطح کلان و میانجی و متغیرهایی

مانند هویت و ادراک است. بنابراین مفهوم موازنه ناقص به گونه‌ای با تلفیق عوامل مختلف از ارائه تصویری دقیق و تخصصی به دور است. در حالی که نقد وارد بر موازنه در نوواقع‌گرایی که نئوکلاسیک‌ها مطرح می‌کنند، نادیده گرفتن نقش دولت تجدیدنظرطلب در نظام بین‌الملل است. از این رهگذر می‌توان دریافت که هرچند هر دو جریان فکری در یک بستر پارادایمی شکل گرفته‌اند، نوع رویکردشان به مفهوم موازنه و و نقدهای وارد بر موازنه در هر دو جریان نظری، متفاوت است.

نقد واقع‌گرایی نئوکلاسیک از دیدگاه مثبت آن مشتمل بر این نکته می‌شود که این نظریه به هر دو مؤلفه متغیرهای سطح داخل و نظام بین‌الملل و همچنین متغیرهای میانجی تمرکز دارد و نگاهی جامع به سطوح مختلف دارد و اگر قرار باشد سنتزی میان نظریه‌ها صورت گیرد، واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نمونه موفق چنین سنتزی است.

به طور خلاصه یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که اندیشمندان به مبانی، اصول و قدرت تبیین نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک، نقدهای متعددی وارد کرده‌اند. درباره قدرت تبیین آن کاسته است. درباره اصول این نظریه نیز به دولت‌محوری، موازنه ناقص، نقش ادراکات رهبران و... نقدهایی وارد شده است. درباره مبانی این نظریه نیز بسیاری معتقدند که واقع‌گرایی نئوکلاسیک به مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی کامل نپرداخته است و در روش‌شناسی نیز دچار ابهام است. علی‌رغم تمام انتقادهای مطرح‌شده در زمینه اصول، مبانی و قدرت تبیین واقع‌گرایی نئوکلاسیک، این نظریه همچنان مورد توجه اندیشمندان قرار دارد؛ زیرا نقد یک نظریه به معنای ناکارآمدی آن نیست و از هیچ نظریه‌ای نمی‌توان انتظار تکامل جامع و کامل داشت. از این جهت واقع‌گرایی نئوکلاسیک نیز علی‌رغم کاستی‌ها و نقصان‌هایی که دارد، می‌تواند راهنمای عمل مطلوبی برای سیاست‌گذاران باشد.

منابع

برچیل، اسکات و دیگران (۱۳۹۱) نظریه‌های روابط بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی ارانی، تهران، میزان.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۰) واقع‌گرایی نو کلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. صص ۲۹۴-۲۷۵.

----- (۱۳۹۴) نظریه و فرانظریه در روابط بین‌الملل، تهران، مخاطب.

----- (۱۴۰۰) اصول و مبانی روابط بین‌الملل ۱، تهران، سمت.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و حسین هژیر سرور (۱۴۰۱) «مقایسه سیاست خارجی دولت‌های احمدی‌نژاد و روحانی بر اساس نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۶، شماره ۳، صص ۹۵-۱۱۸.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و دیگران (۱۴۰۲) «مقایسه رویکرد سه نسل پارادایم واقع‌گرایی نسبت به نظام بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره سیزدهم، شماره اول، صص ۱۶۵-۲۰۰.

سلیمی، حسین و منار ابراهیمی (۱۳۹۴) «مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریه واقع‌گرایی نئوکلاسیک»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره پنجم، شماره ۳، صص ۱۳-۴۲.

لیتل، ریچارد (۱۳۸۹) تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، تهران، ابرار معاصر.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸) تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت.

- Barkin, J. S. (2020) Constructivist and Neoclassical Realisms. In *The Social Construction of State Power* (pp. 47-72). Bristol University Press.
- Beqa, M. (2017) Neoclassical Realism: Its Promises and Limits as a Theory of Foreign Policy. *European Academic Research*, 5(01), 316-330.
- Cerioli, L. (2023) Saudi Arabian strategy reassessment since 2003: The emergence of a regional leadership via Neoclassical Realist lenses. *International Area Studies Review*, 22338659231180059.
- Duan, X., & Aldamer, S. (2022) The Saudi Arabia–China relationship at a crossroad: A neoclassical realist analysis. *Asian Politics & Policy*, 14(1), 114-128.
- Dyson, T. (2016) Neoclassical realism and defence reform in post-Cold War Europe.
- Foulon, M. (2015) Neoclassical realism: challengers and bridging identities. *International Studies Review*, 17(4), 635-661.
- He, Kai, and Huiyun Feng. (2023) After Hedging: Hard Choices for the Indo-Pacific States Between the US and China. *Elements in International Relations*.
- Ividal, L. L. I. (2022) Beyond the Gaiatsu Model: Japan's Asia-Pacific Policy and Neoclassical Realism. *Journal of Asian Security and International Affairs*,

9(1), 26-49.

- Kropatcheva, E. (2012) Russian foreign policy in the realm of European security through the lens of neoclassical realism. *Journal of Eurasian Studies*, 3(1), 30-40.
- Lobell, S. E., Ripsman, N. M., & Taliaferro, J. W. (Eds.). (2009) *Neoclassical realism, the state, and foreign policy*. Cambridge University Press.
- Meibauer, G., Desmaele, L., Onea, T., Kitchen, N., Foulon, M., Reichwein, A., & Sterling-Folker, J. (2021) rethinking neoclassical realism at theory's end. *International Studies Review*, 23(1), 268-295.
- Narizny, K. (2017) On systemic paradigms and domestic politics: A critique of the newest realism. *International Security*, 42(2), 155-190.
- Omar, A. A. (2013) Is There Anything 'New' in Neoclassical Realism?. IR. info. February, 13.
- Rathbun, B. (2008) A rose by any other name: Neoclassical realism as the logical and necessary extension of structural realism. *Security Studies*, 17(2), 294-321.
- Ripsman, N. M., Taliaferro, J. W., & Lobell, S. E. (2009) Conclusion: The state of neoclassical realism. *Neoclassical realism, the State, and foreign policy*, 280-299.
- (2016) *Neoclassical realist theory of international politics*. Oxford University Press.
- Rose, G. (1998) Neoclassical realism and theories of foreign policy. *World politics*, 51(1), 144-172.
- Sastrawijoto, L., Gerrits, A., (2015), *Realism is ded, long live realism a critical review of neoclassical realist theory the case study of crima, university of Leiden, Netherland*
- Schweller, R. L. (2009) Neoclassical realism and state mobilization: expansionist ideology in the age of mass politics. *Neoclassical realism, the state, and foreign policy*, 227-250.
- Sterling-Folker, J. (2009) Neoclassical realism and identity: peril despite profit across the Taiwan Strait. *Neoclassical realism, the state, and foreign policy*, 99-138.
- Taliaferro, J. W. (2000) Security seeking under anarchy: Defensive realism revisited. *International security*, 25(3), 128-161.
- (2009) Neoclassical realism and resource extraction: State building for future war. *Neoclassical realism, the state, and foreign policy*, 194-226.
- (2012) Neoclassical realism and the study of regional order. *International relations theory and regional transformation*, 74-103.
- Toghyani, A., & Arabahmadi, A. (2020) US Strategy toward Africa and Trump's Rivalry Competition: A Neo-Classical Approach. *World Sociopolitical Studies*, 4(1), 177-212.
- Vasileiadis, P. (2023) Reconstructing neoclassical realism: a transitive approach. *International Relations*, 00471178231185747.
- Więclawski, J. (2017) Neoclassical Realism and the Crisis of the Realist Paradigm in Contemporary International Relations. *Mysł Ekonomiczna i Polityczna*, 2(57), 192-217.
- Ye, X. (2019) Rediscovering the transition in China's national interest: A neoclassical realist approach. *Journal of Current Chinese Affairs*, 48(1), 76-105.